

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در مواسعه و مضایقه است، بیان شد که صاحب جواهر¹ یک تتبع خیلی مفصلی کرده در اقوال و هدفش این است که این مطلب که مشهور است که مشهور قدما مضایقه‌ای بودند و مشهور متأخرین مواسعه‌ای، می‌خواهد این را رد کرده و بفرماید هم مشهور قدما و هم مشهور متأخرین نظرشان بر مواسعه است؛ یعنی بر اینکه قضا وجوب فوری ندارد. ایشان برای اینکه روشن کند این انظار را، سراغ اصحاب ائمه: رفته، از حلی معاصر با امام صادق علیه السلام که اصل داشته شروع می‌کند، حسین بن سعید اهوازی که معاصر با سه امام بوده و می‌گوید همه اینها مواسعه‌ای هستند، همین‌طور یک مقدار را خواندیم و حالا باز این عبارات را یک مقدار بخوانیم تا نکاتی را از کلمات صاحب جواهر استفاده کنیم.

دیدگاه قدما درباره مواسعه در کلمات صاحب جواهر¹

- تا اینجا پنج نفر را در جلسه گذشته در کلمات صاحب جواهر خواندیم، ادامه این قائلین عبارتند از:
6. «الشیخ الجلیل الحسین بن عبید الله بن علی المعروف بالواسطی استاذ الكراچی»، واسطی قرن چهارم و معاصر شیخ مفید است، در بعضی از نسخه‌ها دارد معاهد، مشاهد، بلکه معاصر مراد است. ایشان قائل به مواسعه است.
 7. نفر هفتم قطب الدین راوندی معروف است «الذی صَنَّفَ رسالةً فی المسئلة»، در اثنای اینها کسانی که در بحث مواسعه و مضایقه رساله‌ای هم ذکر کردند را نام می‌برد، یکیش قطب الدین راوندی است که مال قرن ششم است.
 8. نفر هشتم، «و عماد الدین محمد بن علی کما فی المصابیح».
 9. «و العماد الطوسی» که مربوط به قرن ششم است، «کما فی الغریة»، در بعضی از نسخ هم «عزیه» است.
 10. نفر دهم «نصیر الدین ابی طالب عبدالله بن حمزه طوسی» که می‌گوید این ابن حمزه غیر از آن ابن حمزه معروف صاحب وسیله است و شاید تا حالا نشنیده باشید که دو تا ابن حمزه داریم که هر دو از فقهای بزرگ هستند.
 11. «و سدید الدین محمود الحمصی صاحب التصانیف الکثیرة علامة زمانه فی الاصولیین و هو الشیخ ورام بن ابی فراس»، که برای قرن هفتم است. حمصی رازی شامی. این اعلام جواهر را اگر خواستید دقیق ببینید که برای کدام قرن هستند و اسم و کنیه‌شان چیست؟ در معجم فقه الجواهر که مؤسسه مرحوم آیت الله شاهرودی قدس سره دایرة المعارف، آنجا در آخر جلد اول تمام این اعلامی که در جواهر هست را ذکر کرده با زمان‌شان.
 12. «و کذا فخر الدین رازی کما فی القاموس»؛ می‌فرماید این فخر الدین رازی «کان معاصراً لابن ادریس و کان یطعن علیه بأنه مغلطٌ لا یعتمد علی تصنیفه»؛ این فخر الدین رازی هم معاصر ابن ادریس بوده و هم ایراد و طعن می‌زده بر ابن ادریس و می‌گفته این مغلط است.

یک روایتی هست که کسی به امام علیه السلام عرض می‌کند: فلانی ولایت شما و امیرالمؤمنین⁷ را قبول دارد، افضلیت امیرالمؤمنین را هم قبول دارد اما نسبت به اولی و دومی هم یک میل و علاقه‌ای دارد که اینها هم در اسلام بوده‌اند! آنجا امام شدیداً برخورد می‌کنند و می‌فرماید: «مغلطٌ»؛ یعنی آدمی که بگوید من هم ولایت را قبول دارم و هم جایی برای آنها در قلبم وجود دارد، تعبیر این است که پشت سر این آدم نمی‌شود نماز خواند! «عدوُّ لنا فلا تصلَّ خلفه»^[1]، بعضی‌ها هم «مغلطٌ» می‌خوانند ولی به نظر من مغلط درست است، خلط کرده عقیده صحیح و باطل را، حق و باطل را خلط کرده است.

دیروز در شروع درس، روایتی که خواندیم «یأخذ من هذا ضغثٌ و من ذلك ضغثٌ» [2]؛ عمل حق و باطل را با هم قاطی می‌کنند، این یک مصداقش همین است. ما طلبه‌ها اگر غیر از اهل‌بیت و آنهایی که مورد تأیید اهل‌بیت هستند چیز دیگری در ذهن‌مان باشد ما هم مخلط می‌شویم، صوفیه یک چیزهایی را جعل کردند و بافته‌اند و همین طور که خودشان مورد لعن اهل‌بیت علیهم السلام قرار گرفتند مخلط هستند، ما هم باید مراقبت کنیم، نگوئیم امام معصوم این را فرموده، مثلاً فلان عالم سنی هم این را گفته و حرف بدی نیست. اصلاً آنها در مقابل اهل‌بیت به هیچ وجهی نباید برای ما اعتبار داشته باشند، حالا مسائل وحدت، مسئله سیاسی و این ایام هم که ایام هفته وحدت است یک امر مسلمی است و نباید با مسائل و اعتقادی مخلوط شود، خود این هم یک نوع تخلیط شده است.

بنابراین بحث وحدت و هفته وحدت که هم امام خمینی¹ فرمودند و هم مرحوم بروجردی می‌فرمودند و هم رهبری معظم خیلی اصرار بر آن دارند یک امر حق و مسلمی است و اگر این هفته وحدت نبود الآن معلوم نبود چه بر سر ایران آمده بود و چه بر سر شیعه در دنیا آمده بود، یک عده‌ای هم یک آسیب‌هایی ذکر می‌کنند و اشکالاتی که تا یک حدی وارد است ولی در کلان که نگاه می‌کنیم به مصلحت اسلام است.

13. نفر سیزدهم «و الشيخ ابی علی الحسن بن ظاهر الصوری».

14. نفر چهاردهم، «علی بن بابویه منتجب الدین» که می‌گوید: «و قد صنف فی المسئلة رسالة سماها العصر»؛ یعنی مطلبی که مربوط به زمان عصر است معلوم می‌شود که در آن زمان این مسئله خیلی معرکه آراء بوده، «العصر» یعنی این مسئله در آن زمان خیلی مورد بحث بوده «رداً علی بعض من عاصره و لعله ابن ادریس»، بعد صاحب جواهر می‌فرماید: «قد رأيتها»، من رساله را دیدم، تا اینجا چند نفر را ذکر کرد که در مواسعه و مضایقه رساله دارند.

15. «الشيخ يحيى نجم الدين بن حسن بن سعيد»، از اینجا تقریباً می‌آید به قرن شش و هفت و هشت،

16. «و الشيخ نجيب الدين يحيى بن احمد بن يحيى المذكور ابن عم المحقق».

17. «و السيد الاجل علی بن موسی ابن طاووس، سید بن طاووس معروف صاحب الکرامات».

18. مرحوم علامه «فی جملة من کتبه»،

19. والد علامه حلی،

20. پسر علامه حلی،

21. پسر خواهر علامه حلی سید عمید،

22. سید ضیاء الدین ابن الفاجر،

23. شهید اول،

24. شهید ثانی،

25. فاضل مقداد،

26. تلمیذ او محمد بن شجاع القطان،

27. «الشيخ السعيد ابی العباس احمد بن فهد»،

28. «و تلميذه علی بن هلال الجزائري»،

29. «الصيمري»،

30. «الکرکی»،

31. پسر کرکی،

32. «المیسی»،

33. ابن ابی جمهور احسائی،

34. اردبیلی در مجمع الفائده،

35. تلمیذ اردبیلی «المحقق ابی منصور الشیخ حسن صاحب المعالم فی الاثنی عشرية»،

36. ولد صاحب معالم «الشیخ محمد فی شرح الرسالة المزبورة»،

37. شیخ ابی طالب شارح الجعفرية،

38. شیخ بهائی،

39. والد شیخ بهائی،

40. تلمیذ شیخ بهائی، «الشیخ جواد ابن سعید الکاظمی»،

41. محدث قاشانی در مفاتیح و غیر مفاتیح»،

42. «ابن اخیه الشیخ هادی»،

43. الفاضل الخراسانی که مرحوم سبزواری است،

44. سید الماجد بحرانی،

45. شیخ سلیمان بحرانی،

46. فیض الله بن عبد القاهر،

47. علامه مجلسی،

48. پدر علامه مجلسی،

49. محقق شیروانی،

50. فاضل ماحوزی.

صاحب جواهر تا اینجا 50 نفر را اسم برده که اینها قائل به موسعه هستند و بعد می‌گوید: «اکثر علماء عصرنا هذا»؛ اکثر معاصرین زمان خودمان نیز قائل به موسعه هستند مانند:

1. «کالمولی المحقق و المدقق مجدد مذهب الشيعة في المائة الثانية بعد الألف محمد باقر الاصفهانی الشهير ببهبهانی»،

2. «علامة الشريف الذي انتهت اليه رئاسة الشيعة سيد محمد مهدي طباطبائي»،

3. «استاذی المحقق النحریر الذی لم یکن فی زمانه اقوی منه حدساً و تنبهاً الشیخ جعفر»؛ می‌فرماید استاد ما شیخ جعفر کاشف الغطاء که در زمان ما قوی‌تر از او حدساً و تنبهاً، یعنی از جهت قوه اجتهاد، از این کشف الغطاء هم خیلی معلوم می‌شود که چه فروعاتی را مرحوم کاشف الغطاء می‌آورد.

4. «و الفاضل المتبحر المحقق المدقق ملا اسد الله و غیرهم، بل حکاه العلامة عن اکثر».

بنابراین صاحب جواهر¹ می‌گوید: متقدمین را گفتیم، متأخرین را گفتیم، اکثر معاصرین زمان ما هم همین نظر را دارند و بعد می‌فرماید: «حکاه العلامة عن اکثر من عاصر من المشایخ»؛ اکثر معاصرین زمان علامه هم همین نظر را داشتند، یک جماعت دیگری را هم اضافه می‌کند. حلی که همان ابن ادریس حلی است، «عن جماعة من اصحابنا الخراسانيين» از جماعتی از فقهای خراسان، «و الشهيد نسبه إلى اکثر من علمه العلامة»؛ شهید می‌گوید اکثر شاگردان علامه که اینها مشایخ بعدی‌ها بودند، «بل نسبه فی الجملة الواسطی المزبور».

صاحب جواهر بعضی‌ها را فردی آورده، بعضی را جمعی آورده، حالا می‌خواهد بالاتر برود و می‌گوید: واسطی کتابی دارد «النقض علی من اظهر الخلاف لأهل بیت النبی 6 نسبه فی الجملة إلى اهل البيت»؛ می‌گوید اصلاً این قول موسعه قول اهل بیت است «کما حکاه عنه ابن طاووس»، در رساله‌ای که ابن طاووس دارد و سبزواری قسمتی از او را در ذخیره آورده از همان کلام واسطی نقل می‌کند، «فی الذخیره و غیرها هنا»؛ یعنی در بحث صلاة قضا و فی المواقیت، اما بعد می‌فرماید: «و هو اقوی من الاجماع»؛ اگر یک فقیهی یک قولی را به اهل البيت نسبت داد این از اجماع بالاتر است.

من بعید نمی‌دانم که این «و هو اقوی من الاجماع» ریشه آن نظریه‌ای باشد که مرحوم بروجردی در اصول متلقات دارد، مرحوم بروجردی در اصول متلقات می‌گوید: این عبارتی که صدوق دارد یا ابن حمزه یا ابن زهره، این عین کلام امام علیه السلام است، صاحب جواهر هم معلوم می‌شود این نظریه را دارد. کسانی که در بحث اصول متلقات مرحوم بروجردی کار می‌کنند این کلام می‌تواند مؤیدی برای آن نظریه باشد و هو اقوی، چرا می‌گوید اقوی از اجماع؛ چون شما با اجماع تازه می‌خواهید قول امام را حدس بزنید، ولی وقتی یک فقیه می‌گوید این قول از اهل بیت علیهم السلام است و اینها قائل‌اند، آمده نتیجه را ذکر کرده، باز بالاتر می‌رود.

سیر بحثی صاحب جواهر را باید دقت کرد که به صورت ذیل است:

1. ابتدا 50 نفر را که جمعی از متقدمین و حتی از اصحاب ائمه: هم بودند،
 2. بعد گروهی آورد که معاصرین زمان ما و معاصرین زمان علامه، جماعتی از خراسانیین، اینها را گروهی آورد،
 3. بعد از واسطی و ابن طاووس نقل می‌کند که اینها این قول را به خود اهل بیت نسبت دادند «و هو اقوی من الاجماع»،
 4. مرحله چهارم «بل قد يظهر من الفاضلین»؛ مرحوم محقق و مرحوم علامه در معتبر و منتهی و در مختلف «دعوی إجماع المسلمین علیه فی الجملة»؛ یعنی اختصاص به شیعه هم ندارد، اجماع المسلمین بر این امر است،
 5. باز می‌فرماید: «مضافاً إلی ما سمعت من ذکر الجعفی له فی کتابه الذی ذکر فی خطبته»؛ جعفی در خطبه آن کتاب می‌گوید «لا یروی إلا ما اجمع علیه و صحّ عنده من قول اهل البيت».
- صاحب جواهر می‌فرماید: «فمن العجیب بعد ذلک کله»؛ عجیب این است که عبارات دیگری هم هست که من برای خوف اطاله و خستگی برای شما ذکر نکردم، «دعوی شهرة القول بالمضایقه»، از کسانی که ادعای شهرت مضایقه را کرده شهید اول است، «و الاجماع علیها»؛ حتی بعضی‌ها مسئله اجماعش را هم مطرح کردند، «و لقد اجاد من منعها علی مدعیها کیف و قد عرفت»؛ ایشان می‌فرماید آنهایی که این شهرت را منع کردند کار بسیار خوبی کردند برای اینکه دوباره یک خلاصه‌گیری می‌کند.
- ایشان می‌فرماید: «عرفت أن ذلک - یعنی مواسعه - مذهب جمع غفیر من قدماء الاصحاب و متأخريهم، ممن اشتهرت اقوالهم و کثرت اتباعهم و تفرقت امصارهم من قمیهم و خراسانیهم و شامیهم و عراقیهم و ساحلیهم و اصبہانیهم و کاشانیهم»؛ می‌گوید همه اینها قائل به مواسعه هستند، «و فیهم من هو من اجلاء اصحاب الائمة»، مثل همان حسین بن سعید اهوازی، در میان قائلین به مواسعه بعضی‌ها از اجلای اصحاب ائمه هستند، «و لا یصار إلا بأمرهم»؛ یعنی اینها بدون امر ائمه آب نمی‌خوردند، حرف نمی‌زدند، بعد می‌فرماید: «و فیهم من أدرك الغیبتین»؛ هم غیبت صغری و هم غیبت کبری، «و من انتهى إلیه فی زمانه امر الریاستین و اقر له بالفقه و صدق اللهجة»، بعد می‌فرماید «و إن کان لم یصرح بعضهم بجمع ما ذکرناه فی العنوان».
- ایشان می‌فرماید: ما اینها را گفتیم و اینها قائل به مواسعه هستند منتهی آنچه ما در عنوان بحث آوردیم، و آن این بود که گفتیم «لم یجب فعلها فوراً، لم یجب العدول من الحاضرة لو ذکرها فی الاثناء، لم یحرم التشاغل بسایر ما ینافی فعلها من مندوبات»؛ کسانی که ما در عنوان بحث آوردیم را نگفتند، ولی اصل مواسعه را همه قبول دارند؛ یعنی تمام این فروعاتی که در بحث ذکر کردیم «عند شرح المتن»؛ یعنی اول متن محقق که داشت «لم یعتبر فی صحّتها أن تترتب بمعنی تتقدم علی الحاضرة» و دو سه خط بعد.
- منتهی می‌فرماید: «إلا أنه لازم ما ذکره منه»، باز دو مرتبه می‌فرماید: «كما یؤمی إلیه ملاحظة کلامهم فی تحریر محل النزاع قدیماً و حدیثاً»؛ اینکه اینها تصریح نکردند به این مطالبی که ما در اول متن ذکر کردیم، اما این مطالب لازم فتوای اینها هست، می‌توانیم از محل نزاعی که اینها تحریر کردند به دست بیاوریم، «فإنهم ذکرُوا جملة من اهل القول بالمواسعة المحضة»؛ گفتند یک عده‌ای که قائل به مواسعه محض هستند مثل علی بن ابی شعبه حلبی، حسین بن سعید اهوازی، ابن عیسی، جعفی، واسطی، صدوقین و غیر اینها، «مع أنه لیس فی المحکی من کلام هؤلاء إلا التصریح ببعض ما سمعته فی العنوان من فعل الحاضره فی اول وقتها».
- مثلاً اینها گفتند: اگر کسی قضا بر نمه‌اش هست اول وقت می‌تواند نماز حاضره را بخواند، یا گفتند عدم ایجاب عدول از حاضره به فائته «أو غیره ذلک مما لا تلازم بینه و بین القول بالمواسعة المحضة من کل وجه، و ما ذاک إلا لاکتفاءهم فی القول بها بالتصریح ببعض ما عرفت»؛ می‌فرماید: این‌گونه نیست که بگوییم اگر یک فقیهی گفت اول وقت می‌تواند فائته را بخواند و حاضره را بخواند بگوئیم این یعنی مواسعه محضه، بعضی از آثارش را ذکر کردند، طرف مقابل در مضایقه هم همینطور، وقتی

می‌خواهند طرفداران مضایقه‌ای را ذکر کنند بعضی از آثارش را ذکر کردند.[3]

بنابراین صاحب جواهر می‌گوید نباید جمود بر عین عبارات داشته باشید، اگر در همین مواسعه و مضایقه بخواهید جمود بر عبارات داشته باشید «لو اقتصر بالنسبة إلى كل عبارة على ما نصت عليه و صرحت به و جعل قولاً مستقلاً لأمكن إنهاء الأقوال في المسئلة إلى عشرين أو ثلاثين»؛ سی قول می‌شود، «لاختلاف العبارات بالنسبة إلى ذلك اختلافاً شديداً»؛ یعنی یک نوع اجتهادی در خود اقوال کرده صاحب جواهر که اینها مثلاً اگر آمده یک لازم را ذکر کرده باز بگوئیم اینها مواسعه‌ی محض هستند ولو همه لوازم را ذکر نکرده است.

«خصوصاً عبارات القدماء التي لم يراع فيها السلامة من الحشو و نحوه»، البته این مطلبی است که عهده‌اش بر عهده خود صاحب جواهر است، می‌گوید عبارات قدما سلامت از حشو در آن رعایت نشده در حالی که درست نقطه مقابلش مثل مرحوم بروجردی که می‌گویند قدما خیلی مراقب بودند که تعبیرشان هم عین تعابیر ائمه: باشند، «و من المعلوم خلاف ذلك كله عند كل محرر في الخلاف و النزاع في المقام». بعد نتیجه می‌گیرند و می‌فرماید: «فيعلم حينئذ أنه لا قائل بالتفصيل»؛ ما با این روشی که در عبارات فقها دنبال کردیم قائل به تفصیل نداریم، البته باز در دو سه صفحه بعد دارد، «و قد توسط بينهما المفصلون» که آنجا را هم عرض خواهیم کرد.

«و الجمود على خصوص ما نص عليه في هذه العبارات فيكفي بادراج من نص على بعض ما سمعته في العنوان في القائلين بالمواسعه و نحوه في المضايقه»؛ هر کسی آمده یک اثری از مواسعه را گفته جزء قائل به مواسعه محضه قرار می‌دهیم و همینطور برای مضایقه، و بعد می‌گوید: «فتأمل جيداً و مع ذلك كله فالمتبع الدليل»، که توضیح دادیم.

تا اینجا ایشان از دقت در عبارات و روایات استفاده کرد که تفصیل نداریم، اینجا این مسئله مطرح می‌شود که یک اختلاف این است که اگر کسی فائده‌ای بر ذمه‌اش باشد و الآن هم وقت نماز حاضره رسیده آیا مخیر است که هر کدام را بخواهد اول بخواند یا اول باید فائده را بخواند یا اول حاضره را بخواند، آن خلاف را چکار می‌کنید؟ ایشان می‌فرماید آن هم «لا يقدح».[4]

حتماً صفحات بعد را ببینید، ابتدا اقوال را بگوئیم تا وارد ادله بشویم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]. «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنِ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ يُحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع - وَ لَا يَتَّبِرُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ - هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ - فَقَالَ هَذَا مِخْلَطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ - فَلَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا كَرَامَةً إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ.» التهذيب 3-28-97؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 309، ح . 10751-3.

[2]. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَاءِ وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع النَّاسَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعَ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخَفْ عَلَى ذِي حِجَى وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ لَمْ يَكُنْ اخْتِلَافٌ وَ لَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فَيُمَزَّجَانِ فَيَجِبَانِ مَعاً فَهَذَا لَكُمْ اسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى.» الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج1، ص: 54، ح 1.

[3]. نکته: اگر فقیه به فتاوی قدماى گذشته مراجعه نکند اصلاً فقیه نیست، باید ببیند که تا حالا چه گفته شده؛ اصلاً چارچوب فقه را اقوال تشکیل می‌دهد. درست است ادله جای خودش را دارد و باید هم بررسی بشود، اما اگر کسی بگوید من چکار دارم چه کسی چه گفته؟ مخصوصاً بی سوادى هم بکند و بگوید ما باید برویم سراغ ما قال و نه من قال، که این ربطی به فقه ندارد. در

فقه باید «من قال» را دید که چه کسی است؟ وقتی یک فقیه درجه اول در زمان امام صادق یا امام باقر علیهما السلام یا اصحاب ائمه: هست این قولش خیلی مهم است، اقوی من الاجماع یا اصول متلقات است، هنر فقیهانه مرحوم بروجردی عمدتاً در اصول متلقات است و این کار بدون تسلط بر اقوال فقها معنا ندارد.

[4]. «فمن العجيب بعد ذلك كله و غيره مما تركنا التعرض له خوف الإطالة و الملل و أو كلنا و إلى مظانه دعوى شهرة القول بالمضايقة و الإجماع عليها، و لقد أجاد من منعها على مدعيها، و كيف و قد عرفت أن ذلك مذهب جم غفير من قدماء الأصحاب و متأخريهم ممن اشتهرت أقوالهم و كثرت أتباعهم و تفرقت أمصارهم من قميهم و خراسانيهم و شاميهم و عراقيهم و ساحليهم و اصبهانيهم و كاشانيهم، و فيهم من هو من أجلاء أصحاب الأئمة (عليهم السلام)، و لا يصار إلا بأمرهم (عليهم السلام)، و من أدرك الغيبتين و من انتهى إليه في زمانه أمر الرئاستين، و أقر له بالفقه و صدق اللهجة، و إن كان لم يصرح بعضهم بجميع ما ذكرناه في العنوان عند شرح المتن إلا أنه لازم ما ذكره منه و لو بمعونة عدم القول بالفصل أو غيره، كما يومي إليه ملاحظة كلامهم في تحرير هذا النزاع قديما و حديثا، فإنهم ذكروا جملة من أهل القول بالمواسعة المحضة كعلي بن أبي شعبة و الحسين بن سعيد و ابن عيسى و الجعفي و الواسطي و الصدوقين و غيرهم، مع أنه ليس في المحكي من كلام هؤلاء إلا التصريح ببعض ما سمعته في العنوان من فعل الحاضرة في أول وقتها، أو عدم إيجاب العدول منها إليها أو غير ذلك مما لا تلازم بينه و بين القول بالمواسعة المحضة من كل وجه، و ما ذاك إلا لاكتفائهم في القول بها بالتصريح ببعض ما عرفت، كما أن القول بالمضايقة كذلك، و إلا لو اقتصر بالنسبة إلى كل عبارة على ما نصت عليه و صرحت به و جعل قولاً مستقلاً لأمكن إنهاء الأقوال في المسألة إلى عشرين أو ثلاثين لاختلاف العبارات بالنسبة إلى ذلك اختلافاً شديداً، خصوصاً عبارات القدماء التي لم يراع فيها السلامة من الحشو و نحوه، و من المعلوم خلاف ذلك كله عند كل محرر للخلاف و النزاع في المقام، فيعلم حينئذ أنه لا قائل بالتفصيل و الجمود على خصوص ما نص عليه في هذه العبارات، فيكتفى بإدراج من نص على بعض ما سمعته في العنوان في القائلين بالمواسعة و نحوه في المضايقة على ما ستعرف، فتأمل جيداً، و مع ذلك كله فالمتبع الدليل و ستعرف ثبوته على جميع ما في العنوان.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج13، ص: 36 - 37.